

## آیا فرهنگ «تحفة الاحباب» از حافظ اوبه‌بی است؟

علی اشرف صادقی

بیستون را گر کند سیل فنا بنیاد سست

کی تواند نقش شیرین از دل فرهاد شست؟»

(نوایی، ۱۳۲۳، ص ۱۴۴)<sup>۱</sup>

از تعریفی که نوایی از اوبه‌بی به دست می‌دهد و او را از متعینین خراسان و صحبت‌دیده ذکر می‌کند چنین برمی‌آید که او در زمان تألیف مجالس النفاث باید حداقل چهل‌ساله یا در حدود آن بوده باشد.

دومین مأخذی که نام اوبه‌بی را ذکر می‌کند بدایع الوقایع زین‌الدین محمود واصفی هروی است. واصفی در وصف مجلسی که در حضور امیر علیشیرنوایی و خواجه‌مجدالدین محمد در قریه‌ی پرزه در نیم‌فرسنگی هرات در چهار باغی از ساخته‌های مجدالدین تشکیل شده بود، به حضور تعدادی از خوانندگان و نوازندگان (سازندگان) و شاعران و ظرفا اشاره می‌کند و در ضمن خوانندگان از حافظ اوبه‌بی و حافظ بصیر و حافظ میر و حافظ حسن‌علی و چهار حافظ دیگر نام می‌برد (واصفی، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۴۰۵). واصفی از دونفر دیگر به نامهای شاه‌محمد خواننده و سیه‌چنه خواننده نیز نام می‌برد. ذکر هشت نفر با لقب حافظ همراه نام دو تن خواننده که همگی از «خواننده‌ها» شمرده شده‌اند نشان می‌دهد که حافظ در اینجا - همانطور که در فرهنگ غیث‌اللغات هم آمده - به معنی مطرب و قوال (خواننده) است. پس ملقب بودن اوبه‌بی به حافظ نه به دلیل در حفظ داشتن قرآن بلکه به دلیل خوانندگی او بوده است. مجلسی که واصفی وصف می‌کند، در سال ۸۹۷ برگزار شده است (واصفی، ص ۴۰۸).

سومین منبعی که درباره‌ی اوبه‌بی شرحی آورده مذکر احباب بهاء‌الدین حسن نزاری بخاری است که در سال ۹۷۴ تألیف شده و

حاشیه:

(۱) یادآوری می‌گردد که اصل کتاب نوایی به ترکی جغتایی است و ترجمه آن به فارسی (البته یکی از ترجمه‌های آن) توسط سلطان‌محمد فخری هروی در سال ۹۲۸ صورت گرفته است. متن فوق از ترجمه فخری هروی است.

تحفة الاحباب فرهنگی است که در همه منابع از حافظ سلطان‌علی اوبه‌بی از دانشمندان و خطاطان و شعرای نیمه دوم قرن نهم و نیمه اول قرن دهم دانسته شده است و مأخذ این قول نوشته صریح مؤلف در مقدمه کتاب است که می‌گوید: «بر زبان‌آوران سخن‌ساز و دقیقه‌شناسان نکته‌پرداز پوشیده و مخفی نیست که بنای مؤلفات سلف بر لغات قدیمی فرس است که به سبب مرور ایام و تغییر السنه خواص و عوام مستور و محجوب مانده... بنابراین بنده ره‌ی، حافظ اوبه‌بی در تصحیح و توضیح آن، رساله مختصری ترتیب داده و عقده‌های آن را به بنان بیان گشاده» (مقدمه کتاب، ص ۲۷). تاریخ تهیه کتاب نیز سال ۹۳۶ هجری است که حاصل جمع حروف عبارت «اتمام‌الکتاب» به حساب ایجاد است و در قطعه‌ای از مؤلف در پایان کتاب به آن اشاره شده است:

تحفة الاحباب نامش کرد چون طغرا نوشت

منشی طبعم به اسم آصف عالیجناب

چون بنای این کتاب انتخاب اتمام یافت

شد رقم تاریخ اتمامش به اتمام‌الکتاب

ماقبل از اینکه درباره‌ی انتساب این کتاب به حافظ اوبه‌بی به بحث پردازیم لازم می‌دانیم اطلاعات پراکنده‌ای را که در متون تاریخی و تذکره‌های قرن دهم راجع به اوبه‌بی آمده است در اینجا گرد آوریم و خطوط کلی شخصیت علمی و زمان زندگی او را تا آنجا که این منابع اجازه می‌دهند روشن کنیم.

ظاهراً قدیم‌ترین ذکر از اوبه‌بی در تذکره مجالس النفاث از امیرعلیشیرنوایی آمده که در سال ۸۹۶ (ده سال قبل از وفات مؤلف) نوشته شده است. نوایی می‌نویسد: «حافظ سلطان علی اوبه‌بی از مردم متعین خراسان است و مردی پاکیزه‌روزگار و صحبت‌دیده و خوش‌طبع است و خطوط را نیک می‌نویسد، اما در لباس و عقده دستار بسیار تکلف می‌کند. از اوست این مطلع:

مشمول بر اسامی و شرح حال دو بیست و هفتاد و پنج تن از شعرای فارسی زبان قرن دهم در ایران و ماوراءالنهر و هند و روم است. در این کتاب زیر عنوان «ذکر جمیل حافظ اوبهی» چنین آمده: «از جمله فضلاء مشهور است و سند مصافحه<sup>۲</sup> او به پنج واسطه به حضرت سید کائنات صلی الله علیه و سلم و سند مکنونات علیه افضل الصلاة و اکمل التحیات می رسد. حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم مع الشیخ المعزّ رضی الله عنه، مع الشیخ ابی العباس، مع الشیخ شهاب الدین احمد، مع الشیخ زین الدین الخوافی، مع الشیخ شمس الدین محمد تابادکانی، مع حافظ سلطان علی اوبهی رحمهم الله تعالی و اعزّه بخارا بیشتر به شرف مصافحه اش مشرف گشته اند. به فقیر مزید التفات داشت و به عز مصافحه معزّ ساخته بود و در وقت نزاع این فقیر به ملازمتش رسید. رساله ای که در باب مصافحه به ید شریفش نوشته بود به فقیر لطف نمود و به حفظ آن وصیت فرمود.

#### قطعه

به روز حشر که بهر عذاب دوزخ را  
زبانۀ عملش دم به دم فرا گیرد  
زپا فتاده ز لطف تو چشم آن دارم  
که این مصافحه آن روز دست ما گیرد  
اکثر خطوط را نیکو می نوشت. به مولانا سلطان علی مشهدی که ملک الکتاب است متعرضانه معامله می کرد و این بیت او ناطق این معنی است:

گرچه آن سلطان علی از مشهد است  
لیک این سلطان علی از اوبه است

و حضرت خان شیبانی آیه کریمه «فسیکفیکهم الله» (پاره اول سوره البقره) را به قلم جلی نوشته بود و از فضلی خراسان طلب تحسین نموده، حافظ در تعریف آن گفته: نظم

ای خان جهانگیر که از لطف الهی  
بر مسند اقبال تویی خسرو جم جاه  
تا لوح و قلم هست کسی در همه عالم  
نوشت به خوبی چو خط خوب تو دلخواه  
بر خوبی خطت دو گواهی به عدالت  
کافی است دو کاف فسیکفیکهم الله

و به این مصراع ملقن حضرت خواجه احرار بوده است:<sup>۳</sup>

#### مصراع

حضوری گر همی خواهی ازو غایب مشو حافظ

طبع دقیق رقیق داشت و این رباعی را به لطف گفته: رباعی

علی است لبت که به ز یاقوت تر است

درجی است دهانت که لبالب گهر است

بر ماه رخت نه یک هلال از ابروست

هر موی ز ابرویت هلال دگر است

در سن صد و نه رحلت نمود<sup>۴</sup> (نثاری بخاری، ۱۹۶۹، ص ۳۰۵-۳۰۳).

حال اگر بخواهیم اطلاعاتی را که در منابع فوق آمده است خلاصه کنیم، باید بگوییم که حافظ اوبهی مردی فاضل، شاعر، خطاط و خواننده و در شاعری دارای طبع دقیق و رقیق بوده است. وی از متعین هرات و از اطرافیان امیر علیشیر نوایی و وزیر بعد از او که درباره هویتش در زیر بحث خواهیم کرد، بوده و در سن ۱۰۹ سالگی و قبل از ۹۷۴ درگذشته است. از تألیفات او یکی رساله ای در مصافحه و دیگر فرهنگ تحفة الاحباب بوده، اما ذکر این فرهنگ در هیچ یک از چهار منبع فوق نیامده است. سال تولد و سال درگذشت او معلوم نیست، اما شاید بتوان حدود آن را به دست داد. اگر، چنانکه در بالا گفتیم، وی در سال ۸۹۶ (سال تألیف مجالس النفاث) چهل ساله بوده، باید تاریخ تولد او در حدود سال ۸۵۶ بوده باشد. در این صورت با توجه به عمر ۱۰۹ ساله او، باید در حدود ۹۶۵ درگذشته باشد. حال اگر تصور کنیم که وی در همان سال تألیف مذکراً حباب، یعنی در سال ۹۷۴ درگذشته است، در این صورت تولد وی مطابق با ۸۶۵ می شود. براساس این سال تولد، وی در موقع تألیف مجالس النفاث ۳۱ سال داشته است. این سن طبعاً با وصفی که نوایی از او می کند خیلی تناسب ندارد؛ زیرا وی که وزیری فاضل و صاحب تألیفات متعدد بوده، بعید است یک جوان ۳۱ ساله را مردی متعین و صحبت دیده وصف کند. اگر فرض کنیم که وی هنگام تألیف مجالس النفاث ۵۰ ساله بوده، در این صورت تاریخ تولد او سال ۸۴۶ و تاریخ درگذشت او ۹۵۵ می شود. حال این سالهای تقریبی را با اطلاع دیگری که در مآخذ دیگری آمده است مقایسه می کنیم.

به نوشته فکری سلجوقی در حال حاضر در اوبه (درباره اوبه، رک. سطور زیر) مسجد جامعی است که بنای آن قدیمی بوده، اما ظاهراً آن بنا خراب شده بوده و دوباره آن را ساخته اند. در این مسجد یک قطعه سنگ سیاه موجود است و این عبارت به خط توقیع بر روی آن نوشته شده که ظاهراً بنای تاریخ قدیم مسجد

حاشیه:

(۲) مصافحه در اینجا به معنی خاصی به کار رفته که بر نگارنده روشن نیست.

(۳) نسخه بدل: و غائبانه به حضرت خواجه احرار قدس سره ازادتی داشته و ایشان به این مصراع حافظ کلان (?) تلقین نموده.

(۴) نسخه بدل: سن شریفش به صد و نه رسیده بود و چون جوان سبک روح نقل و تحویل می نمود در خانقاه حضرت خواجه پارسا رحلت فرمود.

است: وفق بتوفیق (؟) هذه البيت الشريفه (۱) والصفه المنيفة الاخوان العالمان الزاير (؟) لبيت الله حافظان نصرالله (؟) في ربيع الاول سنة هشتصد و سی و دو و کاتبه حافظ اوبهیی.

فکری سلجوقی که این کتیبه را در مزارات هرات نقل کرده، درباره آن نوشته است: «ظاهراً این همان حافظ اوبهیی است که کتابی در لغت داشته. شاید حافظ شانه تراش همین حافظ اوبهیی باشد، زیرا که در بیاضی خطی این غزل را که در دیوانهای چاپی حافظ شیرازی الحاق شده:

لطف باشد گر نپوشی از گداها روت را

تا به کام دل بسیند دیده ما روت را

همچو هاروتیم در چاه زنخدانت اسیر

کاشکی هرگز ندیدی دیده ما روت را

الی آخر غزل به نام حافظ اوبهیی دیده ام که در دیوان حافظ، تصحیح آقای پژمان بختیاری<sup>۵</sup> به نام حافظ شانه تراش معرفی شده و ممکن که حافظ شانه تراش همین حافظ اوبهیی باشد». (فکری سلجوقی، [۱۳۴۴-۱۳۴۳]، ص ۱۵۲، تعلیقات).

درباره این کتیبه و اظهار نظر فکری سلجوقی نکات زیر گفتنی است: اولاً عبارات عربی کتیبه چنان مغلوپ و به اصطلاح آب نکشیده است که غیرممکن است از قلم فاضلی مانند حافظ اوبهیی موصوف در صفحات قبل تراوش کرده باشد، مگر اینکه تصور کنیم وی از عربیت بی بهره بوده و تنها به زبان فارسی تسلط داشته و به این زبان شعرهای نسبتاً خوب می سروده است. ثانیاً غزل منسوب به حافظ شانه تراش از نظر سستی با اشعار منقول از اوبهیی در این مقاله تناسب ندارد و نمی تواند از او باشد. ثالثاً و مهمتر از همه اینکه سال هشتصد و سی و دو به هیچ روی با زمان زندگی اوبهیی ما سازگاری ندارد. اگر تصور کنیم که اوبهیی در سال ۸۳۲ بیست ساله بوده، در این صورت وفات او در سال ۹۲۱ واقع می شود؛ در حالی که وی در ۹۳۶ تحفة الاحباب را به وزیر خراسان تقدیم کرده است. بنابراین باید نتیجه گرفت که این کتیبه مسلماً از شخص دیگری است که او نیز حافظ اوبهیی نامیده می شده، یا اینکه این کتیبه را بعدها شخص بی سواد بر مبنای یک کتیبه قدیم تر نوشته و از خود نیز تاریخی به آن اضافه کرده یا تاریخ آن را تغییر داده است.

اکنون ببینیم شخصی که تحفة الاحباب به او اهدا شده کیست. اوبهیی در مقدمه کتاب در قطعه ای او را وزیر مُلک خراسان می نامد:

وزیر مُلک خراسان امیر مسند جم

که تخت مملکت بخت را سلیمان است

سپس در بیت دیگری ورود او را به هرات موجب آبادانی آن شهر می شمارد. احتمالاً این وزیر ساکن هرات بوده است:

به یمن مقدم او شد هری چنان معمور  
که رشک روضه خلد و ریاض رضوان است

وی در پایان کتاب نیز در قطعه ای که متضمن تاریخ گردآوری آن است از این وزیر با عنوان آصف عالیجناب نام می برد. (در مقدمه کتاب نیز، قبل از قطعه ای که دو بیت آن در بالا نقل شد، از این شخص با عنوان آصف حکمت سلیمان نام برده است).

چارلز ربو در فهرست کتابهای فارسی موزه بریتانیا احتمال داده است که این وزیر حبیب الله باشد و احتمالاً همان باشد که حبیب السیر به او اهدا شده است (ربو، ۱۸۸۱، ج ۲، ص ۴۹۵).

دکتر ذبیح الله صفا نیز این وزیر را به احتمال خواجه کریم الدین حبیب الله ساوجی می داند که در سال ۹۲۸ به هرات رفت و در حضور بزرگان آن شهر فرمان شاه اسماعیل را مبنی بر حکومت دورمیش خان و وزارت خود اعلام داشت<sup>۶</sup> (صفا، ۱۳۶۲، ج ۵، بخش ۱، ص ۳۷۴)، ظاهراً صفا این نظر را از ربو گرفته، زیرا از تمام نسخه های موجود تحفة الاحباب فقط به نسخه موزه بریتانیا و ثبت آن در این فهرست اشاره می کند.

استوری نیز احتمال می دهد که این وزیر همان حبیب الله ساوجی باشد، زیرا وی کلمه «احباب» در عنوان کتاب را طبق عقیده بعضی اشاره به نام حبیب الله می داند (استوری، ۱۹۸۴، ج ۳، بخش ۱، ص ۱۸).

اما این مطلب درست نیست، زیرا امیر محمود خواندمیر (پسر غیاث الدین خواندمیر مؤلف حبیب السیر)، در کتاب تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی که ذیلی بر حبیب السیر است و حاوی وقایع بعد از سال ۹۳۰ (سال تألیف حبیب السیر) تا سال ۹۵۷ است، تصریح می کند که حبیب الله ساوجی در تاریخ چهارشنبه پنجم رجب سال ۹۳۲، همراه با دو پسر و عده ای از ملازمان و اطرافیان خود در هرات به قتل رسید (رک. امیر محمود خواندمیر، ۱۳۷۰، ص ۱۳۶-۱۳۵). دورمیش (یا دورمیش) خان نیز در همین سال درگذشت و حسین خان به جای او منصوب شد.

حاشیه:

(۵) رک. دیوان حافظ، به تصحیح پژمان بختیاری، تهران، کتابفروشی بروخیم، ۱۳۱۸، ص ۳۵۷. پژمان این غزل را از مقدمه حافظ چاپ خلخالی، به نقل از نسخه چاپی بروکهاوز نقل کرده است. رک. دیوان خواجه حافظ شیرازی، به تصحیح سید عبدالرحیم خلخالی، تهران ۱۳۰۶، مقدمه، ص کو (صادقی).

(۶) بر طبق منابع تاریخی حبیب الله ساوجی در سال ۹۲۷ به هرات رفت نه ۹۲۸.

(۷) در همین سال ۱۳۷۰ چاپ دیگری از همین کتاب با عنوان ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، به تصحیح غلامرضا طباطبائی در ردیف موقوفات دکتر محمود افشار به چاپ رسیده است. واقعه قتل حبیب الله ساوجی در صفحات ۲۴۱-۲۴۰ این چاپ آمده است.

در همین سال یا مدتی بعد عبیدخان از یک از ماوراءالنهر به قصد تسخیر خراسان به راه افتاد و پس از مدتی مشهد را فتح کرد و پس از فتح آنجا آهنگ هرات کرد. در فصل زمستان که مصادف با سال ۹۳۴ بود، هرات را محاصره کرد و این محاصره هفت ماه طول کشید تا اینکه عبیدخان بدون نتیجه به ماوراءالنهر عقب‌نشینی کرد. در همین اوان شاه‌طهماسب به مشهد آمد و حسین‌خان به خدمت او رسید. عبیدخان مجدداً با عده‌ای از سپاهیان از یک به خراسان آمد و در جام، در محلی که ساروقمش نامیده می‌شود، با سپاهیان شاه‌طهماسب درگیر شد. شروع جنگ در روز شنبه یازدهم محرم سال ۹۳۵ بود و پس از مدتی درگیری سرانجام سپاهیان شاه‌طهماسب پیروز شدند و ازبکان گریختند. در این هنگام شاه‌طهماسب با مشاهده رشادت حسین‌خان مجدداً حکمرانی هرات و «لله‌گی» سام‌میرزا را به وی مفوض کرد و به سوی عراق و آذربایجان حرکت کرد. ازبکان مجدداً با جمع‌آوری سپاه بیشمار به سوی هرات آمدند و آنجا را در محاصره گرفتند. مردم هرات و سپاه قزلباش که در برابر آنان تاب مقاومت نمی‌دیدند با آنان از در مذاکره درآمدند و سپاهیان قزلباش شهر را ترک کردند. پس از ترک شهر عبیدخان وارد شهر شد. وی پس از چند ماه اقامت و حکومت در هرات با شنیدن حرکت سپاه شاه‌طهماسب به طرف خراسان در بیست‌ویکم ذی‌حجه سال ۹۳۶، شهر را ترک کرد. شاه‌طهماسب به خراسان آمد و امارت هرات را از برادر ارشد خود ابوالنصر سام‌میرزا گرفت و به برادر دیگر خود ابوالفتح بهرام میرزا سپرد و لله‌گی بهرام‌میرزا و حل و عقد و رتق مهمات امور هرات را به دست [غازی] خان تکلو سپرد و در شانزدهم ربیع‌الاول سال ۹۳۷ به جانب عراق و آذربایجان رفت (رک. امیرمحمود خواندمیر، ۱۳۷۰، ص ۱۵۶-۱۴۰).

چنانکه می‌بینیم در بیشتر سال ۹۳۵ و تمام سال ۹۳۶ هرات در تصرف ازبکان بوده و قبل از آن حسین‌خان به عنوان لله‌گی سام‌میرزا حاکم آنجا بوده است. خواندمیر در گزارش خود از کسی که در این ایام وزیر خراسان باشد، نامی نمی‌برد. به علاوه، چنانکه از شرح مختصر فوق معلوم می‌شود، هرات در این چند ساله اصلاً آرامش نداشته تا مصداق بیت مذکور او بهی یعنی:

به یمن مقدم او شد هری چنان معمور  
که رشک روضه خلد و ریاض رضوان است

باشد و اصلاً معلوم نیست در این اوضاع آشفته و جنگ و قحط و گرسنگی چگونه او بهی توانسته است کتاب خود را فراهم کند.

سیدباحیدر شهریار نقوی در کتاب فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، تألیف تحفة الاحباب را به نام میرزا سعدالدین وزیر مشهدی دانسته است (شهریار نقوی، ۱۳۴۱، ص ۱۰). احمد منزوی (منزوی، ۱۳۵۰، ج ۳، ص ۱۹۲۵) و دکتر محمد دبیرسیاقی

(دبیرسیاقی، ۱۳۶۸، ص ۷۸) نیز این مطلب را تکرار کرده‌اند. مرحوم دانش‌پژوه ابتدا شخصی را که این کتاب به او اهدا شده «ملک خراسان گویا سلیمان‌نام» (!) پنداشته (دانش‌پژوه، ۱۳۳۹، ص ۸۲)، اما بعداً این شخص را همان میرزا سعدالدین مشهدی‌وزیر دانسته است (دانش‌پژوه، ۱۳۴۷، ص ۶۶۰).

در منابع تاریخی دوره صفویه به شخصی به نام سعدالدین مشهدی که سمت وزارت داشته باشد برخورد نکردم. معلوم نیست شهریار نقوی این مطلب را از کجا گرفته است. آنچه مسلم است وی آن را در منبعی قبل از خود یافته و در کتاب خود نقل کرده است. به هر حال عجالتاً تعیین هویت وزیری که او بهی کتاب خود را به او تقدیم کرده برای نگارنده مقدور نیست.

چنانکه از مذکور اجباب برمی‌آید، او بهی اواخر عمر خود را در ماوراءالنهر (بخارا) گذرانیده و در همان‌جا درگذشته است. زمان مهاجرت او را به ماوراءالنهر نمی‌دانیم، ولی مسلم است که این مهاجرت بعد از سال ۹۳۶ رخ داده است. علت این مهاجرت نیز ظاهراً - مانند علت مهاجرت زین‌الدین محمود و اصفی - غلبه صفویان شیعه بر هرات و فشار بر اهالی سنی مذهب این شهر بوده است. اوضاع آشفته و قتل و غارت‌های مکرر شهر نیز احتمالاً یکی دیگر از عوامل مهاجرت او بوده است. شمه‌ای از اینگونه فشارها و ظلمها را در صفحات ۱۶۳ و ۱۶۶-۸ کتاب امیرمحمود خواندمیر و بعضی صفحات دیگر کتاب او می‌توان دید.

در مورد شرح حال او بهی چهار نکته دیگر قابل ذکر است: نخست آنکه به نوشته استوری، در دژدزی (به نقل ایوانف - کرزن، ۵۲۵) حافظ او بهی پدر خطاط معروف علی حسینی دانسته شده است (استوری، ۱۹۸۴، ص ۱۸). دژدزی فرهنگی است از علی یوسفی شیروانی که در ۱۰۱۸ قمری به نام خسروخان (ظاهراً پسر جهانگیرشاه) نوشته شده و یک نسخه آن در کتابخانه انجمن آسیایی بنگاله در کلکته محفوظ است (رک. شهریار نقوی، ۱۳۴۱، ص ۸۸، به نقل از فهرست ایوانف، شماره ۵۲۵، که می‌گوید فرهنگ تحفة الاحباب حافظ او بهی پدر خطاط معروف علی حسینی از مآخذ این فرهنگ است. نیز رک. استوری، همانجا، ص ۲۹ که نسخه دیگری از دژدزی را در علیگره معرفی می‌کند). استوری سپس می‌افزاید: اگر این علی حسینی همان میرعلی هروی متوفی در ۹۶۶ (پیدایش خط و خطاطان،<sup>۸</sup> ص ۱۷۷، سطر ۳) باشد

حاشیه:

۸) این کتاب از عبدالحمید مؤدب‌السلطان پور علیزاده ایرانی، متوفی در ۱۳۱۴ ش است که در سال ۱۳۰۵ ش / ۱۳۴۵ ق در ۲۶۴ ص در قاهره به چاپ رسیده و بار دیگر در تهران در کتابفروشی ابن‌سینا در ۲۹۰ ص تجدید چاپ شده است (رک. خانیبا مشار، فهرست کتابهای چاپی فارسی، تهران ۱۳۵۲، ستون ۶۳۶).

مطلب دُرْدَری درست نیست، زیرا براساس پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۷۳، پدر میرعلی، میرم-[حمد]باقر ذوالکمالین است.

نکته دوم آنکه شهریار نقوی (۱۳۴۱، ص ۱۰) می‌نویسد: عبارت «تحفة الاحباب» ماده تاریخ تألیف این کتاب است که به حساب جمل ۹۳۳ می‌شود. وی در ص ۲۶۵ کتاب خود نیز همین سال را سال تألیف کتاب دانسته است. شهریار نقوی احتمالاً این مطلب را از یادداشتی که احمد گلچین معانی در سال ۱۳۲۱ در انتهای نسخه تحفة الاحباب متعلق به مرحوم علی‌اکبر دهخدا الحاق کرده، گرفته است. گلچین می‌نویسد: «تاریخ اتمام این کتاب» «انمام‌الکتاب» است (۹۳۶) و تحفة الاحباب که نام آن است مجموع اعدادش مساوی است با ۹۳۳ و یُمكن که این رقم تاریخ شروع به تألیف باشد و چنانچه ازین پس مدرکی به دست آید که نشان دهد مؤلف رحمه‌الله بر سر این تألیف سه سال رنج برده، در این صورت می‌توان گفت که ماده تاریخ بسیار خوبی کشف شده است» (رک. مقدمه تحفة الاحباب، ص ۱۳).

از عبارات بالا برمی‌آید که مرحوم گلچین خود عبارت «تحفة الاحباب» را به حساب جمل شمارش کرده و این عبارت تصادفاً ۹۳۳ درآمده و وی حدس زده است که این سال سال شروع به تألیف کتاب باشد. این حدس که هیچ سندی ندارد، بعداً به صورت مطلبی مسلم تلقی گشته و توسط شهریار نقوی تکرار شده و در مقدمه تحفة الاحباب (ص ۱۳) نیز نقل شده و در همانجا (ص ۱۹) بر همین اساس نتیجه‌گیری شده که تحفه در مدت سه سال تألیف شده است. سال ۹۳۴ که در دانش‌پژوه، (۱۳۳۹، ص ۸۲)، سال تألیف کتاب دانسته شده، هیچ سندی ندارد.

تا نگوینی باغ جنب اوبه است  
زانکه از صد باغ جنت او به است  
نیست چون اوبه سمرقند از ز لطف  
بهترین میوه‌های او به است  
(رک. زمجی اسفزاری، ۱۹۶۱/۱۳۸۰، ج ۱، ص ۷۶)

از این دو بیت چنین برمی‌آید که تلفظ هجای اول اوبه نیز ۵ بوده نه aw و با «او»، ضمیر سوم شخص مفرد که در آن عهد ۵ تلفظ می‌شده، یکی بوده است. یک بیت از خود اوبهی که نثاری بخاری آن را نقل کرده (نثاری بخاری، ۱۹۶۹، ص ۳۰۴) نیز مؤید یکی بودن تلفظ «اوبه» با «او (ضمیر) + به (بهرت)» است. این بیت که در بالا نقل شد چنین است:

حاشیه:

(۹) در ص ۲۷۷ این جلد، ذیل شرح حال کمال‌الدین حسین واعظ [کاشفی] آمده: «و در این تاریخ یعنی شهور سنه تسع و عشرين و تسع مائه [=۹۲۹] که این اجزا ترتیب می‌یافت...»

نکته سوم سکوت خواندمیر درباره اوبهی است. وی نه در خلاصه الاخبار (رک. خوندمیر، ۱۳۴۵) و نه در حبیب‌السیر، آنجا که از فضلا و علما و مشایخ معاصر با سلطان حسین میرزا، صحبت می‌کند (رک. خواندامیر، ج ۴، ۱۳۶۲، ص ۳۶۳-۳۳۳)، از اوبهی نامی نمی‌برد. حافظ علی که خواندامیر (همان، ص ۳۶۱-۳۶۰ و نیز: نوایی، ۱۳۲۴، ص ۲۱۹-۲۱۸) او را به عنوان خطاط و متخصص در عروض و صنایع اشعار معرفی می‌کند، مسلماً شخص دیگری غیر از اوبهی است، زیرا به نوشته خواندامیر وی فرزند نورالدین محمد غوریانی بوده و چند سال صدارت و استادی ابوتراب میرزا را داشته است. شرح حال ابن حافظ علی به اختصار در جلد هفتم روضة‌الصفاء، ص ۳۰۰، نیز آمده و در آنجا نه به صدارت او اشاره شده و نه نام پدر او ذکر شده است. از این جهت شیخ آغابزرگ در الذریعة، ج ۹، بخش اول، ص ۲۲۰، به اشتباه افتاده و او را همان اوبهی تصور کرده است. ترجمه نوشته شیخ آغابزرگ چنین است: «در روضة‌الصفاء، ج ۷، می‌گوید که اوبهی در

گرچه آن سلطان علی از مشهد است

لیک این سلطان علی از اوبه است

دارای دو شاهد.

- در تحفه کلمه روهینا شاهد دارد و در متن سپهسالار ندارد.

اینگونه موارد اختلاف نیز در دو کتاب کم نیست.

(۳) گاهی در یک متن نام گوینده شاهد ذکر شده و در متن دیگر از آن با نام «شاعر» نام برده شده است، مانند موارد زیر:

- نام گوینده شاهد درخش در متن سپهسالار بوشکور است که در تحفه ذکر نشده است.

- نام گوینده شاهد معنی دوم کلمه پک (و غوک و چغز) در متن سپهسالار خسروی است که در تحفه ذکر نشده است.

- شاهد کلمه فرام در تحفه به خسروانی نسبت داده شده ولی در متن سپهسالار بدون ذکر نام قائل است.

(۴) ضبط لغات در دو متن گاهی متفاوت است. مثلاً کلمه آیشه در تحفه به همین صورت آمده و در متن سپهسالار به شکل آیشه.

- در تحفه کلمه بازنیج به صورت بازیج و در متن سپهسالار به شکل بازیج آمده.

- در تحفه کلمه کنستو به شکل کنشتو آمده و در متن سپهسالار به شکل کنستو.

(۵) تعاریف بعضی لغات در دو نسخه متفاوت است. مثلاً هرمز در تحفه نام شهری دانسته شده و در متن سپهسالار نام ستاره مشتری.

- در تحفه افراه چنین معنی شده: «طعامی باشد که از برای مجوسان پزند». در حالی که در متن سپهسالار به جای مجوسان مجوسان آمده است.

- در تحفه پایاب حوضی معنی شده که «پای در وی به زمین نرسد» در حالی که در متن سپهسالار آمده است که پای در وی به زمین رسد.

(۶) گاهی در یکی از دو متن در ذیل بعضی لغات توضیحاتی اضافی آمده که در متن دیگر نیست. مثلاً در تحفه سنگه چنین معنی شده: «خارپشت باشد و تشی و مرنگو و بیهن و کومه نیز گویندش» ولی در متن سپهسالار به شکل زیر آمده: «سکنه خارپشت باشد و راورا نیز گویند و تشی و مرنگو و خشو و خجو و بیهن و کوله نیز گویندش».

- در تعریف شارک در متن سپهسالار آمده: «و شهرک نیز گویندش». این توضیح در تحفه نیست. کلمات شبستان و شایگان و چکوک نیز در تحفه توضیحات اضافه دارند.

برای شواهد و توضیح بیشتر در مورد تفاوت‌های دو متن، رک. مقدمه فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار، به قلم نگارنده، ص ۸۱-۸۰.

□ توجه شباهتهای این دو متن

این دو کتاب بی‌تردید به یک اصل بازمی‌گردند که ما در حال

که در آن اوبه را به دو معنی به کار برده است. اوبه در نوشته‌های غربی به شکل Obeh ضبط شده و محل آن در حدود ۵۵ مایلی شرق هرات ذکر شده است (استوری، ۱۹۸۴، ص ۱۸، ح). برای وضع امروز اوبه و روستاهای آن رک. مایل هروی، ۱۳۴۹، تعلیقات، ص ۹۲-۹۳.

اکنون به موضوع اصلی این مقاله پردازیم که رابطه این کتاب با حافظ اوبه‌یی است. در کتابخانه مدرسه سپهسالار (مطهری کنونی) نسخه‌ای خطی از فرهنگی وجود دارد که روی صفحه اول آن نوشته‌اند: «فرهنگ منسوب به قطران». این فرهنگ در سال ۱۳۸۰ توسط نگارنده در ردیف انتشارات سخن به چاپ رسیده است. مقایسه میان این فرهنگ و تحفه‌الاحیاب نشان می‌دهد که این دو فرهنگ به حدی به هم شبیه‌اند که باید آنها را دو برادر توأمان دانست. چنانکه در مقدمه آن کتاب نشان داده‌ام عبارات این دو متن و شواهد آنها تقریباً یکسان‌اند و تنها در بعضی موارد میان دو متن تفاوت وجود دارد. این تفاوت‌ها به گونه‌ای است که نمی‌توان این دو متن را دو نسخه از یک کتاب واحد دانست، زیرا تمام نسخه‌های تحفه، صرف‌نظر از پاره‌ای جزئیات، با هم یکسان‌اند و در یک طرف قرار دارند و این کتاب به لحاظ تفاوت‌های خود با آنها در طرف دیگر. تفاوت‌های دو متن از این قراراند:

(۱) تعدادی لغت در هر یک از دو متن آمده که در دیگری نیست، مانند موارد زیر:

- تحفه باب‌الالف مع حرف الباء را که شامل لغات اییب، آسیب و اندراب است، ندارد.

- از تحفه در باب‌الالف مع حرف الراء لغات آمار، اسکدار، آزیرو، افسو، اختر، افدر، اخگر، آور، افشگر، انبر، استوار، اژدر، آذر، آبگیر، استار، اسکدار و اشکدار، آلر و آبشخور افتاده است.

- از تحفه در باب‌الالف مع حرف الزاء کلمات آغاز، گراز، اوز، از و ابریز افتاده است.

- در تحفه بعد از کلمه بالاد (ص ۶۱) لغت بیوسد آمده که در متن سپهسالار نیست.

- در تحفه بعد از کلمه بادافراه و قبل از بادروزه (ص ۹۱) دو لغت پیشکاره و بلایه آمده که در متن سپهسالار نیست.

تعداد اینگونه موارد در دو کتاب کم نیست.

(۲) در هر کدام از دو کتاب برای بعضی لغات شواهدی آمده که در دیگری نیست، مانند موارد زیر:

- در تحفه ذیل خم دو شاهد از عنصری آمده که در متن سپهسالار به جای شاهد دوم بیتی از فردوسی آمده است.

- در متن سپهسالار کلمه خو دارای سه شاهد است و در تحفه

حاضر آن را نمی‌شناسیم. این اصل، چنانکه در مقدمه فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار (ص ۱۲-۱۱) گفته شده، از روی چند تحریر لغت فرس اسدی و صحاح‌الفرس نخجوانی و معیار جمالی شمس فخری اصفهانی و احتمالاً بعضی فرهنگهای دیگر تهیه شده است. زمان تألیف آن نیز میان سالهای ۷۴۴-۷۴۵، که سال تألیف معیار جمالی است و سال ۹۳۶ یعنی سال عرضه تحفه‌الاجاب به وزیر خراسان، بوده است. مؤلف این اصل به دلایلی که در زیر گفته می‌شود به احتمال بسیار زیاد غیر ایرانی و بی‌شک هندی بوده است.

۱) مؤلف نام ماههای ایرانی و زمان آنها را نمی‌دانسته است. مثلاً بهمن را ماه آخر زمستان ذکر کرده (تحفه، ص ۸۶؛ فرهنگ سپهسالار، ص ۶۰) و شهریور را ماه مهر دانسته است (تحفه، ص ۲۲۰؛ فرهنگ سپهسالار، ص ۱۵۱). طبیعی است که سرزدن اینگونه اشتباهات از حافظ اوایی که شاعر فاضلی بوده، بسیار بعید است.

۲) دو متن پر است از تصحیفات عجیب که معمولاً در فرهنگهایی که فارسی‌زبانان تألیف کرده‌اند دیده نمی‌شود، مانند تصحیف ییوگ و بیوگانی به نیوگ و نیوگانی و لژن (لجن) به بژن و یغم (به غم) به بغم و تالواسه به پالواسه و نوان (جنبان و در حال حرکت) به توان و نوسه (قوس و قرح) به توسه و پرگس (پرگست) به ژکس و ریدک به زیدک و وِسَخ (چرک) به سخ و پهرمان به سیرمان و غیره. این نوع تصحیفات معمولاً در فرهنگهایی که در هند و عثمانی به دست غیر ایرانیان نوشته شده‌اند دیده می‌شود. همچنین لغات عجیب با معانی عجیبی مانند دیو به معنی تخصیص (تحفه، ص ۱۶۰؛ فرهنگ سپهسالار، ص ۱۰۸)؛ حیت به معنی سخن (تحفه، ص ۱۳۴؛ فرهنگ سپهسالار، ص ۹۱)؛ داخم به معنی رزق (تحفه، ص ۱۶۵؛ فرهنگ سپهسالار، ص ۱۱۱)؛ ریبه به معنی پادشاه (تحفه، ص ۱۷۷؛ فرهنگ سپهسالار، ص ۱۲۰)؛ زشت به معنی دیدن (تحفه، ص ۱۸۰؛ فرهنگ سپهسالار، ص ۱۲۲)؛ سیاب به معنی حیات (تحفه، ص ۱۹۲؛ فرهنگ سپهسالار، ص ۱۳۰) خاص اینگونه فرهنگهاست.

۳) مؤلف بسیاری از لغات بسیار معروف و متداول فارسی را در کتاب آورده و معنی کرده است و پیداست که مخاطبان آن غیرایرانی بوده‌اند، مانند پور، پیکر، بلوچ، پاداشت، انبوه، بوس، باغ، پف، باک، پلک، بادبزن، پایان، پریشان، پایین، بانو، پرستو، پرتو، پیاله، پسته، تکاپوی، جنگ، چاک، چین، خرمن، دشت، دخت، داستان، رزم و غیره.

۴) برای بعضی لغات تعریفهای غلطی داده شده که نشان‌دهنده فارسی‌ندانی مؤلف است، مانند تعریف پهناور به پهنی، بوم به «یک ولایت است»، پریشان به «لفظی است که به آشفتگی نزدیک است یعنی از هم‌فروشاندن و بازکردن و بیفکندن و [به] باد بردادن»

(تحفه، ص ۸۷؛ فرهنگ سپهسالار، ص ۶۱)؛ تنومند به تندرست و خرم، تاک به درخت میوه، چیره به پرتاو یعنی قوی، چکامه به مستمع، خسرو به «نامی است از نامهای پادشاهان» (تحفه، ص ۱۴۹؛ فرهنگ سپهسالار، ص ۱۰۰)؛ خیره به سترگ و لجوج و غیره.

۵) گاهی عبارتهایی که در تعریف لغات آمده بسیار پیچیده است و پیدا است که نویسنده آن غیرایرانی بوده است، مانند تعریف یشک به «دندان بزرگ‌ترین در نیش از مار و شیر و گرگ و مانند اینها را گویند از جانوران» (تحفه، ص ۳۵۹؛ فرهنگ سپهسالار، ص ۲۵۷).

۶) مؤلف در موارد زیر معادل‌های هندی کلمات را ذکر کرده است: ذیل بازیج (تحفه؛ بازیج) می‌گوید: «[آن را] در هندوستان بیک (تحفه؛ بلیک) نامند». ذیل کوبین می‌نویسد: «آن را در ولایت سند چز گویند». همچنین لغت لاند چنین معنی شده: «به زبان هندی آلت تناسل باشد». ذیل زوشک نیز می‌نویسد: «انبر باریس بود به تازی و دیگر گلی بود در هندوستان خوشبوی». ذیل مستیمند و مَهُونَد نیز آمده: «نام جایگاهی است در هند که نمک سفید از آنجا خیزد».

این فرهنگ بعدها از هند به شرق ایران و احتمالاً حدود منطقه هرات آمده و شخصی بعضی معادل‌های زنده کلمات را به صورتی که در منطقه هرات رایج بوده به پاره‌ای واژه‌ها افزوده است و آنها را با عبارت «حالا آن را... گویند» مشخص کرده است. این موارد به قرار زیر است:

ذیل پشک می‌گوید: حالا آن را پشگل گویند.

ذیل پشنگ می‌نویسد: «دست‌افزاری بود از آهن ساخته و دراز و سرتیز و بنایان بدان سوراخ در دیوار کنند و آن را حالا بیرم گویند».

ذیل تبوک و تبورک می‌نویسد: «طبق چوبین بود بر مثال دفی که بقالان ماکولات از دانه و میوه و آنچه بدین ماند در آنجا کنند و حالا آن را تبتنگ گویند».

ذیل شمشار می‌گوید: «چوبی است و حالا آن را شمشاد گویند».

ذیل جالیز می‌نویسد: «خبروزه‌زار و تره‌زار است و آن را حالا پالیز گویند».

ذیل فلاخن و فلماخن می‌نویسد: «هر دو فلاسنگ و یا قلباسنگ بود که حالا آن را بیشتر فلاخمان گویند و آن آن است که بدان سنگ را پرتاب کنند».

ذیل زغنگ می‌گوید: «جستن گلو... و حالا آن را حکچه گویند».

ذیل فانه می‌نویسد: «آن چوب بود که درودگران در میان چوبی

که شکافند نهند تا آسان بتوان شکافت و حالا آن را آغاز می‌گویند».

ذیل اُویخ و اُوخ می‌نویسد: «تُولول را گویند و آن آبی باشد غلیظ که بر مژه خشک شده باشد و... حالا پیخ می‌گویند».

ذیل انگشته می‌گوید: «آلتی بود که برزگران خرمن بدان به باد دهند و آن را حالا چکک گویند».

ذیل بیله می‌گوید: «که حالا بیلک خوانند و آن تیری باشد که پیکان آن به صورت بیل باشد».

ذیل تروژه می‌نویسد: «قباله باشد و حالا تروژه گویند».

ذیل چکری می‌نویسد: «ریباس یا ریواس بود که حالا ریواس گویند».

ذیل خیتال می‌نویسد: «دروغ بود و حالا مزاح را گویند».

ذیل شفتونگ می‌نویسد: «آلویی است که نیمه او سرخ و نیمه او سفید شود و بعضی زرد و حالا آن را شلیر گویند».

ذیل غلبه می‌گوید: «به تازی عقق باشد و او مرغی است چون کلاغی، اما کوچکتر و دم درازی دارد و رنگ او سیاه و سفید است... و حالا به عکه شهرت یافته»<sup>۱۰</sup>.

ذیل غوشای می‌گوید: «... و گروهی گویند سرگین گاو است که حالا غوشاد گویند».

ذیل کفید می‌گوید: «یعنی ترکید. حالا ترقید می‌گویند».

ذیل کوار می‌گوید: «سبیدی بزرگ بود، باغبانان دارند و بدان انگور کشند و حالا آن را کواره گویند».

ذیل کنستو می‌گوید: «نباتی است، یعنی چیزی است که بدان جامه شویند و آن را اشنان خوانند و حالا اشلان می‌گویند».

ذیل کلاژه می‌گوید: «عقق و غلبه و کجله و عقه را گویند و حالا عکه نامندش».

و بالاخره ذیل هویدا می‌نویسد: «حالا این لفظ را به ضم ها و فتح واو خوانند یعنی هُویدا».

از این کلمات بیست و دوگانه که با عبارت «حالا آن را... می‌گویند» مشخص شده تعدادی هنوز در هرات رایج‌اند و ما آنها را از کتاب فارسی هروی محمد آصف فکرت نقل می‌کنیم:

تَبَنگ، ظرفی که فروشده دوره‌گرد متاع خویش را در آن چند و غالباً آن را بر سر گذارد.

پالیز (pālēz)، فالیز، مزرعه.

پلاخمون (patāxmōn)، فلاخن.

شلیر (šalir/l)، میوه نظیر شفتالو.

اشلون (ešlōn)، اشنان...

پیخ (pēx)، ریمی که در چشم جمع شود.

ترقیدن، ترکیدن.

کواره، ظرفی که از چوب گز برای حمل میوه می‌بافند.

بعضی از کلمات نقل شده، امروز در هرات با اندکی اختلاف به کار می‌روند، مانند موارد زیر:

هکچه (حکچه) در هرات به صورت هُکک به معنی سسکه به کار می‌رود، اما در کابل و مشهد به همان شکل هُککه متداول است (برای شکل کابلی کلمه، رک. افغانی‌نویس، ۱۳۴۰، ذیل همین کلمه).

ریواش در هرات به صورت ریواشک متداول است.

چکک در هرات به شکل چک متداول است.

جمع کلمات فوق یازده عدد است. از بقیه کلمات دو کلمه پشگل و شمشاد در همه‌جا رایج است. کلمه عکه نیز که هم ذیل غلبه آمده و هم ذیل کلاژه در کتاب افغانی نویس دیده می‌شود، البته با املای آکه، تلفظ هُویدا نیز ظاهراً تلفظ رایج این کلمه در بعضی نقاط افغانستان است. باقی می‌ماند پنج کلمه بیوم، آغاز، بیلک، خیتال و غوشاد که در دو فرهنگ فکرت و افغانی نویس ضبط نشده‌اند. بیوم در عربی به معنی مته ضبط شده که آن را معرب کلمه پرمه و پرمای فارسی دانسته‌اند (رک. لغت‌نامه). کلمه غوشاد نیز در شعر ناصر خسرو به شکل غوشا آمده (رک. جهانگیری) و معلوم می‌شود که در قدیم در شرق ایران رایج بوده است. بیلک نیز احتمالاً از کلماتی است که به سبب متروک شدن تیره‌های قدیمی، امروزه از تداول خارج شده است. احتمالاً دو کلمه خیتال و آغاز نیز در قرون گذشته در شرق ایران رایج بوده و شاید هم اکنون نیز در بعضی نقاط افغانستان رایج باشند.

افزودن کلمات بیست و یک‌گانه فوق به کتاب یعنی به نسخه مادر تحفه و فرهنگ سپهسالار بی‌شک قبل از تدوین این کتابها بوده است، به دو دلیل زیر: یکی اینکه کلمه چکک که ذیل انگشته آمده فقط در فرهنگ سپهسالار ذکر شده و در تحفه نیست. پیداست که این توضیح در نسخه مادر بوده اما او بهی یا نسخه‌ای که بلافاصله قبل از او بوده آن را از قلم انداخته است. دلیل دوم این است که هر دو فرهنگ کلمه اُویخ و اُوخ (در تحفه اُویخ و اُوخ) را به صورت زیر معنی کرده‌اند: «تُولول را گویند و آن آبی باشد غلیظ که بر مژه خشک شده باشد و آن را به تازی رَمَص گویند و حالا پیخ (تحفه: پیخ) می‌گویند». در اینجا دو کلمه اُویخ به معنی تُولول (زگیل) و اُویخ که فرهنگها آن را به معنی چرک گوشه چشم

حاشیه:

۱۰. تعریف غلبه در متن تحفه و فرهنگ سپهسالار از معیار جمالی گرفته شده، اما عبارت «و حالا به عکه شهرت یافته» در معیار جمالی نیست.



دانسته‌اند،<sup>۱۱</sup> خلط شده و معنی این دو واژه به صورت تعریفی که در بالا نقل شد، درآمده است. این خلط نیز مسلماً به نسخه مادر این دو فرهنگ برمی‌گردد. بی‌شک اوبهی آن اندازه از عربی و فارسی اطلاع داشته که ثؤلول را با رمص خلط نکند. به علاوه پیخ در زبان روزمره او زنده بوده و او مسلماً آن را با ثؤلول اشتباه نمی‌کرده است. این نکته نشان می‌دهد که وی نسخه این فرهنگ را بدون تعمق و دقت عیناً رونویسی کرده و برای تقرب به دستگاه وزیر زمان خود آن را به او تقدیم کرده است. آشفتگی هرات در آن سالها و قتل و غارت و ویرانی شهر حتی اجازه اصلاح و دست‌بردن در این کتاب را به او نمی‌داده است. چه رسد به اینکه وی فرصت داشته باشد کتابی را بر مبنای فرهنگهای قدیم‌تر و متون ادبی به رشته تحریر درآورد.

تفاوتهایی که میان این دو متن وجود دارد این نکته را به ذهن می‌آورد که رونویس‌کنندگان آنها مستقیماً کتاب خود را از نسخه مادر استنساخ نکرده‌اند، بلکه نسخه مادر آنها با دو سه واسطه قبل از آنها قرار داشته و در این فاصله هریک از کاتبان بعدی در نسخه خود مقداری تغییر وارد کرده‌اند.

#### □ کتابنامه

- افغانی‌نویس، عبدالله، ۱۳۴۰، لغات عامیانه فارسی، [کابل].  
 □ اوبهی هروی، حافظ سلطانعلی، ۱۳۶۵، فرهنگ تحفة الاحباب، به کوشش فریدون تقی‌زاده طوسی و نصرت‌الزمان ریاضی هروی، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.  
 □ بیانی، مهدی، ۱۳۴۵، احوال و آثار خوشنویسان، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران.  
 □ تهرانی، آغابزرگ، ۱۴۰۳، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۹، بخش اول، بیروت.  
 □ حافظ‌ابرو، رک، مایل هروی.  
 □ خواند‌امیر، امیرمحمود، ۱۳۷۰، تاریخ شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب صفوی، به کوشش دکتر محمدعلی جراحی، تهران، نشر گستره.  
 □ خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی، ۱۳۶۲، تاریخ حبیب‌السیر، ج ۴، چاپ سوم، تهران، کتابفروشی خیام.  
 □ خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی، ۱۳۴۵، فصلی از خلاصه‌الاجبار، به کوشش [سرور] گویا اعتمادی، [کابل]، چاپ دوم، دولتی مطبعه.  
 □ دانش‌پژوه، محمدتقی، ۱۳۳۹، «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات»، مجله دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران، سال هشتم، ش ۱.  
 □ دانش‌پژوه، محمدتقی، ۱۳۴۷، «تحفة الاحباب»، راهنمای کتاب، سال یازدهم، ش ۱۲-۱۰، ص ۶۶۱-۶۶۰.  
 □ دبیرسیاقی، محمد، ۱۳۶۸، فرهنگهای فارسی، تهران، اسپرک.

- زمجی اسفراری، معین‌الدین محمد، ۱۳۸۰/۱۹۶۱، روایات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، به کوشش محمداسحاق، علیگره (هند)، دانشگاه علیگره.  
 □ شهریار نقوی، سیدباحیدر، ۱۳۴۱، فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، تهران، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.  
 □ صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۲، تاریخ ادبیات ایران، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.  
 □ فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار، منسوب به قطران، ۱۳۸۰، به کوشش علی‌اشرف صادقی، تهران، سخن.  
 □ فکرت، محمدآصف، ۱۳۷۶، فارسی هروی، مشهد، دانشگاه فردوسی.  
 □ فکری سلجوقی، ۱۳۴۴-۱۳۴۳، رساله مزارات هرات، [کابل]، مطبعه دولتی.  
 □ مایل هروی، [غلامرضا]، ۱۳۴۹، جغرافیای حافظ‌ابرو، قسمت ربع خراسان، هرات، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.  
 □ منزوی، احمد، ۱۳۵۰، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۳، تهران، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای.  
 □ میرخواند، میرمحمدین سیدبرهان‌الدین خاوندشاه، ۱۳۳۹، روضه الصفا، ج ۷، کتابفروشی مرکزی.  
 □ نثاری بخاری، بهاء‌الدین حسن، ۱۹۶۹، مذکر احباب، به کوشش سیدمحمد فضل‌الله، حیدرآباد دکن، هند، چاپخانه دائرةالمعارف العثمانیه.  
 □ نعیمی، علی‌احمد، ۱۳۲۸، «صنعتگران و خوش‌نویسان هرات»، آریانا، سال هفتم، ش ۹، ص ۳۰-۳۳.  
 □ نوایی، عبدالحسین، ۱۳۲۴، رجال کتاب حبیب‌السیر، تهران، شرکت سهامی چاپ.  
 □ نوایی، علیشیر، ۱۳۶۳ (۱۳۲۳)، تذکره مجالس النفائس، به کوشش علی‌اصغر حکمت، تهران، چاپ دوم، کتابفروشی منوجهری.  
 □ واصفی هروی، زین‌الدین محمود، ۱۳۴۹، بدایع‌الوقایع، به کوشش الکساندر بلدرف، ج ۱، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.  
 □ یاقوت، ابوعبدالله، ۱۸۶۶، معجم‌البلدان، به کوشش ووستنفلد، ج ۱، لایپزیک.

□ Rieu, Charles, 1881, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, vol. II.

□ Storey, C. A., 1984, *Persian Literature*, vol. III, part 1., Leiden.

#### حاشیه:

(۱) فرهنگها برای کلمه «آزیخ» شعر زیر را از عماره مروزی آورده‌اند:

همواره بر آزیخ است آن چشم فزاکن

گویی که دو یوم آنجا بر، خانه گرفته است

اما این بیت در یک نسخه خطی کهن لغت فرس اسدی به صورت «پر از پیخ است... آمده و برای کلمه پیخ شاهد آمده و همین درست است، رک. لغت‌نامه. نخستین بار صحاح‌الفرس «پر از پیخ» را به صورت «پر آزیخ» خوانده است.